

کتاب ارشاد عبدالله قلانسی

و نکاتی در باره آن

محمود عابدی*

ارشاد (در معرفت و وعظ و اخلاق)، تألیف عبدالله بن محمد بن ابی بکر قلانسی نسفی (اوایل قرن ششم هجری) تصحیح، مقدمه و تعلیقات عارف نوشاهی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش، هشتاد و نه + ۳۸۸ صفحه.

ارشاد / الارشاد فی المواعظ والحکم بالفارسیة / المرشد فی المواعظ و الحکم باللغة الفارسیة (ارشاد، مقدمه، سی و چهار)، با تصحیح آقای دکتر عارف نوشاهی، محقق و نسخه‌پژوه سخت‌کوش^۱ پاکستانی، در سال ۱۳۸۵ ش، در مرکز پژوهشی میراث مکتوب به طبع رسید. مؤلف آن ابومحمد عبدالله بن محمد بن ابی بکر قلانسی^۲ نسفی^۳ است (ارشاد، ص ۱) که در نیمه دوم قرن پنجم و اوائل قرن ششم زندگی می‌کرده است. زمان تولد و وفات او به روشنی معلوم نیست، اما از آنجا که پدرش در سال ۴۸۵ ق در گذشته است (نک: الانساب، ج ۴، ص ۴۷۰)، محدوده زندگی او و زمان تألیف کتاب را میانه سالهای ۴۷۰-۵۵۰ می‌توان تعیین کرد.

* استاد دانشگاه خوارزمی و عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی

ارشاد از نوع کتب تعلیمی قرن‌های پنجم و ششم هجری است و مؤلف، به گفته خود (نک: ارشاد، ص ۱)، آن را به درخواست «بعضی از دوستان و یاران» تألیف کرده است. عنوان «خواجه امام»^۴ در صدر کتاب، از منزلت علمی و دینی وی حکایت دارد، و اشارت او به دوستان و یارانی که مؤلف را به تألیف کتاب برمی‌انگیزند، وجود شاگردان و مریدان و مجالس درس و وعظ و معرفت‌گویی او را تأیید می‌کند. البته عذر نبود «اهلیت» در اجابت درخواست یاران (نک: همان)، هم پیروی از شیوه‌ای مرسوم در میان بعضی از مؤلفان است و هم نشانی از نوعی فروتنی؛ اما از این واقعیت هم دور نیست که وی به کار نوشتن و تألیف کتاب اشتغال جدی نداشته است. از سوی دیگر، ارشاد، در میان کتب تعلیمی هم عصر خود، با *کیمیای سعادت* محمد غزالی (م: ۵۰۵ ق) و *صوفی نامه* قطب‌الدین عبادی (م: ۵۴۷ ق)، قابل قیاس است؛ چه غزالی و عبادی هم در روزگار خود، در علم دین و وعظ و مناظره شهرتی تمام داشته‌اند، با این تفاوت عمده که *کیمیای سعادت* نتیجه مطالعات استثنایی و یافته‌های فکری مؤلف در تبیین حقیقت مسلمانی و عبادات و معاملات دینداران، *صوفی نامه* / *التصفیه فی احوال المتصوفه*، در توضیح اعمال و احوال خاص اهل تصوف و بعضی اصطلاحات صوفیانه، و ارشاد نخبه مواعظ اهل آداب و اخلاق است که این بار با سامانی سنجیده از زبان واعظی خوش ذوق نوشته می‌شود و او با تمایلاتی صوفیانه و زبانی نزدیک به زبان گفتار آرای خود را با سخنانی از بزرگان خراسان و ماوراءالنهر^۵ در می‌آمیزد و در جای جای کتاب خود از اشعار عربی و فارسی و کلمات و تعبیرات عصری ناحیه زندگی خود، نسف و سمرقند، می‌آورد.

در گزارش اجمالی، ارشاد، مجموعه‌ای است در حکمت عملی و اخلاق با نثری ساده و استوار و لغات خاص فارسی ماوراءالنهر، منبعی کهن برای بعضی از اشعار گویندگان قرون چهارم و پنجم،^۶ و بنا براین مانند همه آثار شناخته شده آن سالها، با ارزشهای فراوان و گوناگون؛ و جای آن دارد که کشف و عرضه آن از نظر کسی که به زبان و ادب فارسی علاقه‌مند است، کاری در خور تحسین

باشد و صمیمانه همت و کوشش مصحح آن را بستاید و قدر بشناسد. نگارنده با چنین نگاه تحسین‌آمیزی ارشاد را خواند، و در این دیده‌ها و باز دیده‌ها در آن سهوهایی، چاپی و غیر چاپی، یافت که غالباً نتیجه تصرف کاتبان در متن، و بُعد مسافت میان محل اقامت مصحح و چاپ و نشر کتاب است. اکنون که احتمالاً کتاب برای تجدید چاپ آماده می‌شود، بخشی از ملاحظات خود را در اینجا می‌آورد، به این امید که در پیراستن آن مفید باشد. اما پیش از عرضه آن پیشنهادها لازم است به نکاتی در باره این کتاب اشاره شود:

۱. اهمیت ارشاد

متون متعلق به قرنهای پنجم و ششم از جنبه‌های گوناگون دارای اهمیت‌اند و هر یک از این وجوه کافی است که اهتمام تام ما را در تصحیح متن و دقت در کشف و عرضه تازه‌های آن برانگیزد، به خصوص که خواننده ارشاد آن را نمونه‌ای درخشان از نثر فارسی، متنی خواندنی در تعالیم اخلاقی و عرفانی، گنجینه‌ای از واژه‌های کهن و منبعی واسطه در انتقال اطلاعات ادبی می‌یابد. نوع نثر آن را در عباراتی که پس از این می‌آید، می‌توان دید، اکنون شواهدی برای هر یک از وجوه دیگر (با رعایت اختصار):

الف. کتابی در اخلاق و حکمت

درست است که ارشاد در اخلاق و حکمت عملی است و شنونده نام کتاب ممکن است آن را از نوع گفتار و حدیث مکرر نصیحتگران بپندارد، اما در این کتاب سخنان ناب بسیاری هست قابل تطبیق با تجربیات مکرر آدمی که بارها می‌توان آنها را به رغبت تمام خواند، چند نمونه:

■ هر غزوی که بناش نه بر علم است، آن مسلمان کشتن است؛ و هر علمی که بناش نه بر زهد است، آن دنیا جستن است؛ و هر زهدی که بناش نه بر حکمت است، آن عیال کشتن است (ص ۲۵، از ابوالقاسم

حکیم سمرقندی).

- چون علما به دنیا بر حلال حریص شوند، عام شبهت‌خواره شوند و چون علما شبهت‌خواره شوند، عام حرام‌خواره شوند، و چون علما حرام‌خواره شوند، عام را بیم بود که کافر شوند^۷ (ص ۲۶، حدیث نبوی).
- یکی بکوشد و ننوشد، و یکی نکوشد و بنوشد.^۸

دهقان پوست سوزد و خربنده^۹ خر کشد، و قصاب جامه پر خون کند، و طبّاخ دست بسوزد و لقمه‌ای سازد و در دهان دوست خدای، عز و جل، نهد تا او بخورد^{۱۰} (ص ۴۴، از گوینده‌ای ناشناس).

ب. گنجینه‌ای از واژگان کهن

شمار واژه‌های کهن عصری و محلی ارشاد، بسیار بیش از آثاری مانند کیمیای سعادت غزالی و صوفی‌نامه عبّادی است. بخش اعظم این مجموعه گنجینه‌وار را در مقدمه مصحح (ص چهل و پنج - پنجاه) و فهرستهای پایانی کتاب (ص ۳۵۱-۳۶۷) می‌توان دید. در اینجا چند نمونه از کلمات و تعبیراتی که به بیشتر آن‌ها اشاره نشده است:

بی‌حاجت: نابایسته، غیر ضروری

خوردن و خفتن و گفتن، هر چه بی‌حاجت است، همه مایه غفلت است. ص ۲۶۳
حاجت (احتیاج، نیازمندی)، در چنین عباراتی، اصطلاحی است که در قیاس با «ضرورت» و «فضول» تعریف می‌شود، و آن مقداری از مایحتاج است که انسان بدون آن می‌تواند زنده بماند.^{۱۱} (رک: کشف اصطلاحات الفنون، لغتنامه دهخدا).

پای بر گردن کسی نهادن: کنایه از بر او برتری و تقدم یافتن

روزی وی [ابوالحسن کندی] چنین گفت مر علما را که «مرا به دل می‌آید که شما را به دل آید که ابوالحسن، مردی روستایی، چرا بایدی که پای بر گردن همه نهد؟ من پای بر گردن شما نهادم، شما مرا عزیز می‌دارید. اگر خواهید که پای شما بر گردن همه بود، این نردبان که نهاده‌اید، بُنش به جایگاه است، سرش بگردانید.» ص ۶۰

راست باشی: استقامت^{۱۲}

خواجه حکیم را پرسیدند که «از چیست که ما اندر دل خویش رحم [نسخه: ترس] نمی بینیم؟» گفت: «از بهر آن که شما راست باشی به جای مانده اید.»

ص ۶۹

نظر: معنای اولیه و مشهور «نظر»، «نگریستن و نگاه» است؛ اما در حوزه اصطلاحات، با مفهوم مثبت و خاصی که دارد، گویی برای آن مضاف الیه محذوفی مانند «عنایت، لطف و...» منظور شده است، نظیر «نظر حق، نظر شیخ، نظر کوکب، نظر خلیفه»، و این «نظر خلیفه / شاه، حاکم» به رعایا، در آثار قرن پنجم، معادل «تخفیف دادن در خراج» به کار می رود و «نظر کردن خلیفه به رعایا» معادل «از خراج مقرر آن ها کاستن^{۱۳}». چون:

زیبده خاتون، زن هارون الرشید... دهی که ورا اقطاع بود [نسخه: مر دیهی را که ملک وی بود]، به هزار دینار قباله داده بود، و ملخ بیامد و غله را بخورد و خواجهگان آن ده، همه، بیامدند به نظر خواستن... [و چون دیدند که زیبده دوک می رسید] گفتند: «بیایید تا بازگردیم و غم زر خوریم که زن که دوک رسید، ما را نظر کی کند.» ص ۱۵۷ (نیز رک: ص ۱۵۸)

اما علاوه بر این نوع فواید زبانی، در ارشاد اشاره ها و نشانه هایی هست که گونه زبان و نوع گویش محلی مؤلف و مصاحبان و معاشران او را معرفی می کند. از جمله:

۱. عبارتی محلی (ماورالنهری)

خواجه ابوالقاسم خطیب - رحمه الله علیه - چنین گفتی که یکی از بزرگان مر یکی را چنین گفته است: «نباء بایهی یا نباء مارمی^{۱۴} [نسخه: نیا با نمی یا نبا مارمی]». یعنی نمی دانی که مولی، عز و جل، تو را، در معصیت، می بیند یا دیدن

مولی، عز و جل، را سبک می داری؟ ص ۵۱

۲. نشانه‌های گویش

«مرا» به جای «مر»: ۱۵

چون قندیل سبک بود باد اندک مرا او را بجنباید، ص ۴۳
مرا مولی تعالی را می‌باید پرستیدن و از وی باید ترسیدن، همان‌جا

۳. «شمان» به جای «شما»: ۱۶

شمان به قرآن و به خواندن قرآن مشغول گشته‌اید و از بر افتاد قرآن و کار بستن
به قرآن غافل گشته‌اید. ص ۲۸۲
بسیاری علم شمان را از نفع علم مشغول کرده است. همان‌جا

ج. منبع واسطه

معمولا کتابها و درسنامه‌هایی که مورد توجه و اقبال خوانندگان قرار می‌گیرند،
در نقل اطلاعات سهمی غیر قابل تردید دارند. از مشابهت‌هایی که در میان بعضی
از عبارات و اشعار ارشاد و آثار سعدی دیده می‌شود، می‌توان احتمال داد که
ارشاد در انتقال این عناصر مشترک منبعی واسطه بوده است. چند نمونه:

■ شَاتَمَنَى عَبْدُ بَنِي مَسْمَعٍ
و لَمْ أُجِبْهُ لِاحْتِقَارِي لَهُ
فَصُنْتُ عَنْهُ النَّفْسُ وَالْعِرْضَا
مَنْ يُعْضُ الْكَلْبَ إِنَّ عَضًّا؟

البصائر والذخائر ۶ / ۱۹۱^{۱۷}

دشنام دهد تو را سفیهی
گر سگ بگزد تو را چه گویی؟
چاره چه بود به جز شنیدن
تو باز توانیش گزیدن؟!

ارشاد / ۳۷

سعدی در بوستان (ص ۱۲۳-۱۲۴) این معنی را در دو حکایت پیوسته آورده
است، با این سرآغاز:

شنیدم که فرزانه‌ای حق‌پرست
گریبان گرفتش یکی رند مست

از آن تیره دل مرد صافی درون قفا خورد و سر بر نکرد از سکون

✱

■ إِنَّ الْعُصُونَ إِذَا قَوْمَتَهَا اعْتَدَلَتْ و لا تَلِينَ عَلَى تَقْوِيمِهَا الْخَشَبُ
و پدر مرا به کودکی این سه بیت بیاموخت:

و إِنَّ مِنْ ادَّبَتْهُ فِي الصَّبِيِّ كَالْعُودِ يَسْقَى الْمَاءَ فِي غَرَسِهِ
وَالشَّيْخُ لَا يَتْرُكُ أَخْلَاقَهُ حَتَّى يُوَارِيَ فِي ثَرَى رَمْسِهِ
مَا يَبْلُغُ الْأَعْدَادُ مِنْ جَاهِلٍ مَا يَبْلُغُ الْجَاهِلُ مِنْ نَفْسِهِ

ارشاد / ۳۸

یادآور این ابیات سعدی در گلستان (ص ۱۵۵):

هر که در خردیش ادب نکنند در بزرگی فلاح از او برخاست
چوب تر را چنان که خواهی پیچ نشود خشک جز به آتش راست^{۱۸}

■ گفته‌اند: عَادَةً ارْتَضَعَتْ بَرُوحَهَا انْتَزَعَتْ. از اینجا گفته‌اند: خوئی که با شیر
فرورود به حلق بی‌شک با جان برآید از حلق. ارشاد / ۳۸

بسنجید با: کلیات سعدی (ص ۵۲۲):

با جان مگر از جسد برآید خوئی که فروشده است با شیر

۲. تصحیح ارشاد

تصحیح متنی مانند ارشاد، دشواریهای خاصی دارد: مؤلف در به کار بردن و استخدام کلمات و تعابیر، تابع زبان گفتار مخاطبان است. این زبان، ضرورتاً در چارچوب زبان رسمی عصر خود نمی‌گنجد، زبانی است با سبک و اسلوب شخصی، و چون نویسنده به آرایش و پیرایش سخن خود کم‌تر توجه دارد، گاهی ممکن است از همان معیارهای اسلوب شخصی هم عدول کند.

کاتب چنین متنی هم وقتی آن را طبیعی، سهل و آسان‌یاب می‌بیند، به سادگی

به خود اجازه می‌دهد هر کلمه ناآشنایی را دخیل و خطا بداند و ساختار نحوی هر عبارت اندک نامأنوسی را معیوب بشناسد و در آن تصرف کند، به خصوص وقتی متن به قلم ادیب شناخته شده‌ای نباشد و وسوسه منفعت نیز ذهن او را گرفتار کند، چه بسا وی مقدمه را تغییر می‌دهد یا گاهی آن را حذف می‌کند.^{۱۹} از همه اینها گذشته، بعضی از خوانندگان و خوانندگان چنین متونی از زمره خواصی نبوده‌اند که حرمت مؤلف کتاب و ارزش اصالت متن و در نتیجه صحت تام و تمام کتابت و امانت کاتب را در درجه اول اهمیت بشناسند و این نگاه آسان‌گیر زمینه را برای انواع تغییر و تبدیلهای و افزودن و کاستنهای فراهم می‌کرده است.

با توجه به چنین ملاحظاتی، در تصحیح متنی مانند ارشاد که نسخه‌های شناخته شده آن، غالباً دستخوش تغییر و تصرف شده‌اند، رسیدن به ضبط و روایتی به تمام معنی اصیل و قابل اطمینان کاری دشوار است. نسخه «اقدام» با همه ارزشهایی که می‌تواند داشته باشد، لزوماً صحیح‌ترین نسخه‌ها نیست و تنها وقتی می‌توان اصالت و اعتبار آن را پذیرفت که شواهد متقنی آن را تأیید کند، وگرنه، علی‌القاعده، مصحح با رعایت جوانب احتیاط از مراجعه به دیگر نسخه‌ها و استناد بر ضبط و روایت متفاوت آنها ناگزیر است، علاوه بر این ملاحظه منابع کار مؤلف یا متون مشابه دیگر نیز، پیوسته ضروری است و چه بسا توجه به این منابع می‌تواند مصحح را در تصحیح متن یاری دهد. خلاصه سخن و شیوه کار را در این شواهد می‌توان دید:

■ آن کس که از روی حقیقت نفس را بشناسد بد فرمایش او [نسخه: او] را به دل بتواند دیدن. ص ۴

این معنی در همان صفحه، چند سطر پیش‌تر، چنین آمده است:
آن کس که [نفس را] از روی علم نشناسد، داند که تن بد فرمای است؛ ولیکن بدفرماییش را به دل نتواند دیدن.

مقایسه دو عبارت حکم می‌کند که به جای «بد فرمایش او»، «بد فرماییش او» یا «بدفرماییش» باشد.

■ رسول گفت، علیه‌السلام: راه راست با [نسخه: راست و] صواب یافته‌ای، استوار باش. ص ۹.

اصل سخن در صفحه ۸ کتاب چنین آمده است:

فقال النَّبِيُّ، عليه‌السلام: «أَصْبَتْ يَا حَارِثَةُ فَالْزِمِ.»

و سنجش عبارت فارسی با اصل آن و نیز بی‌وجه بودن «راه راست با صواب»، درست‌ی ضبط نسخه دیگر، یعنی «راه راست و صواب» را تأیید می‌کند.

■ هرکه توانگر را تواضع کند [نسخه: تواضع کند توانگری را] از بهر توانگری وی، چهار دانگ از دین وی برود، و معنی چهاردانگ از دین رفتن آن بود که گفته‌اند که آدمی را تن است و زبان و دل. چون به تن تواضع کرد و به دل [نسخه: به زبان] بستود — و این هر دو مولی را باید کرد، از بهر آن که به زبان مولی را ثنا گوید و به سر خدمت مولی کند چون به زبان ثنای غیر مولی گفت و به سر تواضع کرد — چهار دانگ دین وی برفت. ص ۱۵

زیرنویسهای صفحه، نسخه‌بدل قابل ملاحظه دیگری نشان نمی‌دهد، اما چون در عبارت ابهامی هست، آن را با روایت مستملی بخاری در شرح تعرف (ج ۳، ص ۱۰۴۳) مقایسه می‌کنیم:

هرکه توانگری را تواضع کند از بهر توانگری او، دو برخ از دین او بشود، از بهر آن که دین بر سه قسم است: بر دل، و بر زبان و بر ارکان، چون توانگری را تواضع کند، زبان به ثنای او مشغول کند و تن به خدمت او مشغول کند، با خدا نماند مگر دل، ثلث ماند و ثلثان رفت.

و این مقایسه، عبارت صحیح ارشاد را با این صورت پیشنهاد می‌کند:

... آدمی را تن است و زبان و دل، چون به تن تواضع کرد و به زبان بستود، — و این هر دو مولی را باید کرد، از بهر آن که به زبان مولی را ثنا گوید و به تن خدمت مولی کند، چون به زبان ثنای غیر مولی گفت و به تن تواضع کرد — چهار دانگ دین وی برفت.



این نوع سهوها و خطاهایی که غالباً از نتایج تصرف کاتبان و گاهی خطاهای چاپی است، در کتاب ارشاد فراوان است. در این جا به نمونه‌هایی از هر نوع بسنده می‌کنیم و یقین داریم که در بازنگری مجدد و تأمل دیگر، بسیاری از این سهوها صورت صحیح خود را باز خواهد یافت.^{۲۰}

الف: ترجیح نسخه بدل

در بسیاری از موارد، ضبط نسخه دومی که مصحح در اختیار داشته است، بر متن ترجیح دارد و گاهی نیز همان صورت صحیح است:

■ خواجه حکیم سمرقندی... گفته است: «من صان قلبه عن مواتٍ يعتمدُ عليه، صائته العصمة عن مواتٍ يستعده» گفت: هر که دل خویش را نگاه دارد تا بر مرده اعتماد نکند، یعنی مال ظاهرش نگاه داشته شود تا مرده‌ای وی را به خدمت خویش مشغول نکند، یعنی [نسخه: + مخلوق پیدا کند که هرکه] به باطن هر که را اعتماد وی بر مال افتد ظاهر وی به خدمت مخلوقان گرفتار گردد. ص ۱۱

به نظر می‌رسد که ترجمه همراه با شرح عبارت عربی چنین باشد:

هر که دل خویش را نگاه دارد تا بر مرده [ای] اعتماد نکند، یعنی مال، ظاهرش نگاه داشته شود تا مرده‌ای وی را به خدمت خویش مشغول نکند، یعنی مخلوق. پیدا کند که به باطن هرکه را اعتماد بر مال افتد، ظاهر وی به خدمت مخلوقان گرفتار گردد.

■ رسول — علیه السلام — فرموده است: «أقبلوا عن ذوی الهیئات عثراتهم»^{۲۱} خبر داد که آن کسانی که ایشان با مروت و با خصال بیسند باشند [نسخه: پسندیده بودند] به گناه افتند [نسخه: و گاه به جاه بشتافتند] مر ایشان را بدان چشم مبینید. معنی آن بود — والله اعلم — که به [به (افزوده مصحح)] برکات آن خصال پسندیده ایشان را توبه دهد. ص ۱۶

عبارت را ما چنین می‌خوانیم:

«أقبلوا عن ذوی الهیئات عثراتهم» خبر داد که آن کسانی که ایشان با مروت و

خصال پسندیده باشند، [و] به گناه افتند [یا: پسندیده بودند، و گاه به گناه بشتافتند]، مر ایشان را بدان چشم مبینید، معنی آن بود — والله اعلم — که برکات آن خصال پسندیده ایشان را توبه دهد.

■ هر که را همت وی دین گردد [نسخه: بود] همه کارهای دنیای وی [نسخه: + به برکات همت وی] دین گردد و هر که را همت وی دنیا گردد [نسخه: بود] همه کارهای دینی وی به شومی همت وی دنیا گردد. ص ۲۰

چنانکه ملاحظه می‌شود، اگر میزان ارزش و صحت و اعتبار نسخه‌ها، برابر نیز فرض شود، با توجه به تفاوت معنایی «بود» و «گردد»، عبارت به روایت نسخه دوم صحیح‌تر است.

■ آورده‌اند که رسول — علیه‌السلام — چنین گفت که «بدانید که این بندگان شما بندگان خدای، عز و جل، اند و از پوست و گوشت‌اند. هر که از بندگان با شما بیاشند [نسخه: بیاشد بدارید]، همان که [نسخه: + خود] خورید، ایشان را همان دهید و همان که خود پوشید، ایشان را همان پوشانید و کاری مفرمایید که ایشان طاقت آن ندارند و هر که با شما نخواهد [نسخه: نباشد] بفروشید. ص ۳۴.

و ظاهراً عبارت باید چنین باشد: آورده‌اند ... از پوست و گوشت [شما] اند. هر که از بندگان با شما بیاشد بدارید. همان که خود خورید ایشان را همان دهید و ... و هر که با شما نباشد بفروشید.

■ اگر بنده جهد کند [نسخه: + که] چنان زید که پسند مولی تعالی بود [نسخه: + بسی] برنیاید که مولی عزّ و جلّ ورا بدین جهان و بدان جهان چنان دارد که پسند وی است. ص ۶۰

و توجه به سلامت و صحت عبارت روایت نسخه دوم را تأیید می‌کند.

■ هر اندیشه‌ای که در دل افتد و [نسخه: که آن] موافق شرع و سنت بود، بهره آن جهان [نسخه: آن جهانی] بود، آن از فرشته است و هر اندیشه‌ای که در دل افتد که آن با شرع و سنت مخالف بود و اندر آن بهره این جهان [نسخه: این جهانی] بود، آن از دیو است. ص ۱۱۹

با توجه به دو بخش عبارت و نوع قرینه‌سازی مؤلف، می‌توان گفت که اصل سخن چنین بوده است:

هر اندیشه‌ای که در دل افتد که آن موافق شرع و سنت بود، [و اندر آن] بهره آن جهانی بود، آن از فرشته است و هر اندیشه‌ای که در دل افتد که آن با شرع و سنت مخالف بود اندر آن بهره این جهانی بود، آن از دیو است.

■ حلاوت طاعت نزل راه بهشت است، و هر چند بنده ... نزدیک تر شود، نزل بیش تر شود و نزل از بهر آن بود تا رغبت به مقصود زیادت شود و مقصود، مولای است، عز و جل... و چون کسی به منزلگاه نزول [نسخه: نزل] یابد، هم آنجا باشد تا بود، چه نزل [در متن چنین است] سپری شود و وی نرفته باشد تا به منزلگاه دیگر رسد و نزول [نسخه: نزل] نو یابد، هلاک شود و به مقصود نرسد. ص ۱۲۳

نُزُل (نُزُل) کلمه‌ای قرآنی است [رک: آل عمران / ۱۹۸ و الکهف / ۱۰۷] و یکی از معانی آن غذایی بود که بزرگان پیش از آن که با مهمان دیدار کنند برای او می‌فرستادند: «مؤمنان و نیک‌مردان فردا که در بهشت آیند، ایشان را به منزل خاص فرود آرند و هم در وقت ایشان را نزل دهند. نبینی کسی که مهمان عزیز به وی فرو آید تا آن گه که با وی نشیند و خلوت سازد. نخست او را نزلی فرماید.» (کشف‌الاسرار / ۷/۷۵۷)

و نیز نُزُل به غذا و هدیه‌ای گفته می‌شد که وقتی بزرگی در طول سفر در منزلی فرود می‌آمد به او پیشکش می‌کردند: «پس [والی بلخ] جعفر را سوی دمشق فرستاد و به هر شهری که برسیدی، بزرگان آن شهر استقبال کردند و نزل افکندندی.» (سیرالملوک / ۲۳۵)

و سخن عطار در خطاب به سالک روحانی، مناسب متن ماست (منطق‌الطیر / ۱۱۸):
چون بسوزی هر چه پیش آید تو را نزل حق هر لحظه بیش آید تو را
و در این عبارت ارشاد «نزل» به جای «نزول» صحیح است، به علاوه جمله «هم آنجا باشد تا بود» نیز، با توجه به معنی عبارت، باید به صورت «هم آن

جا نباشد تا بود» تصحیح شود.

■ این توکل فریضه است بر باطن تا دل به اسباب [نسخه: و] مخلوقان بندی [نسخه: بندگی] نه آن که از اسباب و حیلها دست بازداری. ص ۱۵۲.
آنچه با مفهوم توکل سازگار است، عبارت با ضبط و روایت نسخه دوم است؛ یعنی «این توکل فریضه است بر باطن، تا دل به اسباب و مخلوقان نبندی، نه آن که از اسباب و حیلها دست بازداری.»

■ شکر آن گاه درست شود که اسباب نعمت از پیش دل بنده برخیزد تا آن نعمت را از مولی عز و جل بتواند دید، آن گاه شکرش درست شود و آن که خواهی ... گفته است: دیدن نعمت از منعم، شکر تمام است و گفتار الحمدلله بر سری، معنی همین است که چون بنده نعمت را از منعم توانست دیدن به حد شاکران درآمده، اگر چند به زبان حکایت نکند؛ همچنان که کسی به زبان الحمدلله و شکر می گوید و دیدار نعمتش [نسخه: + به دل] درست نشده است در حد شاکران نیست. / ۱۷۳

بخش آخر عبارت، بی تردید، به صورت «و دیدار منعمش به دل درست نشده است، در حد شاکران نیست.» صحیح است.

■ دیگر غفلت در طاعت بود. چون دل در خواب شد، نفس با طاعت نیارآمد [نسخه: نفس به آن طاعت بیاراید(?)] و از رفتن فرو ماند، از راه طاعت نرود [نسخه: برود]، ولیکن به راه طاعت نبرد [نسخه: نرود]. ص ۲۶۶.

و عبارت با این صورت صحیح است: ... چون دل در خواب شد، نفس با طاعت بیارآمد، و از رفتن فرو ماند. از راه طاعت برود، ولیکن به راه طاعت نبرد.

ب: سهوهای در ابیات فارسی

زمان تا زمان هر که یاد آیدم ندانم همی تا چه پیش آیدم
مبادا جدایی مرا از خدای دگر هرچه پیش آیدم شایدم

«هر که»، در مصراع نخست، بنابر نسخه دیگر «مرگ» است، و همان صحیح است. به یاد آوریم که «هر که» در دستنوشته‌های کهن گاهی «هرک» نوشته می‌شود، که صورت آن در کتابت به «مرک = مرگ» نزدیک است، و بنا بر این بسیار ساده است که به جای یکدیگر خوانده شوند، به علاوه زمینه طرح این ابیات، ناروایی خشنود داشتن خلق در ناخشنودی مولی است و این معنی در بیت دوم متمرکز است، و بیت نخست نیز با نسخه بدل، معنی درست و مناسب مقام دارد.

■ دشنام دهد ترا خسیسی چاره چه بود به جز شنودن؟
گر سگ بگزد ترا چه گویی؟ تو باز توانیش گزیدن؟

ص ۳۷

ضبط نسخه دیگر در مصراع نخست «تو را سفیهی» است و گذشته از آن که «دشنام دادن» کار «سفیهان» است، ابیات در تأیید این سخن حضرت عیسی (ع) است که «إِحْتَمِلُوا مِنَ السَّفِيهِ وَاحِدَةً كَيْ تَرْبِحُوا عَشْرَةَ» گفت: چون بی‌خردی شما را یک دشنام دهد، جواب مدهید تا ده دیگر نباید شنیدن.» و بنا بر این در مصراع نخست «سفیهی» صحیح است.

■ اگر تو پیاموزی ای پور باب به همت بلندتر شوی ز آفتاب
وگر هیچ دل را بمانی تو کور پس افزون نه‌ای ای پسر بر ستور
ز دانش چه چاره بود ای پسر به دانش جدایی تو از گاو و خر^{۲۲}

ص ۳۹

برای بیت نخست نسخه بدلی نیاورده‌اند، حال آن‌که «بلندتر» وزن را مختل می‌کند، مگر آن که «بلنتر» تلفظ شود، ضبط دیگر مصراع دوم در بیت دوم، «پس افزونیی ناوری بر ستور»، دست کم از حشو «ای پسر» خالی است. گفتنی است که در هر دو صورت «بس» از «پس» مناسب‌تر است.

■ زندان سخن مشنو و مشنوان که جز بر تباهی نگردد زبان
که بیکار بیکار خواهد تو را به بیهودگی باز دارد تو را

ص ۳۹

این دو بیت را با توجه به نسخه بدلها، با این صورت باید خواند:
ز نادان سخن مشنو و مشنوانش که جز بر تباهی نگردد زبانش
که بیکار بیکار خواهد تو را به بیهودگی یار خواهد تو را
با این صورت، هم معنی مصراع دوم روشن تر خواهد شد و هم مصراع چهارم از نظر قافیه تصحیح می شود.
■ و [پدر فرزندان را] از حسدگی [؟] به گلو باز دارد، چه در آفرین نامه گفته است:

نشان تو گفته است مرد مجرگ گلو بنده بنده است تا روز مرگ

ص ۳۹

تنها نسخه بدل قابل یادآوری در ذیل صفحه، «گفت» [ظاهراً به جای «گفته»] است که در آن چه موضوع سخن ماست، نقشی ندارد؛ اما «از حسدگی به گلو» بی تردید محرف «از بندگی گلو» است، صورتی که وجود «گلوبنده»^{۲۳} در بیت آفرین نامه آن را تأیید می کند، اما مصراع نخست بیت، یعنی «نشان تو گفته است مرد مجرگ»، نیز با معنی مشهور «مجرگ = بیگار، بیگاری، کسی را به کار بی مزد واداشتن»^{۲۴} سازگاری راضی کننده ای ندارد، حتی اگر آن را «نشان (به شان) تو گفته است و مرد مجرگ» هم بخوانیم.

■ هر چه خورد مردم نادان خورش خوی بدش گیرد از آن پرورش

چند که آن مرد کلان تر شود خوی بدش بارِ گران تر شود [؟]

ص ۵۸

نسخه دیگر، مصراع آخر را «خوی بدش نیز کلان تر شود» آورده است، که اگر نسبت «کلان» بودن به «خوی» آدمی صحیح و معنی مصراع نیز روشن باشد، قافیه آن مکرر و معیوب است. و به نظر می رسد که «خوی بدش باز» صورت صحیح آن است.

■ مکن اندر هوای دوست غلو هم چنین در بدی دشمن نیز
ز آن که شاید بدان که دوست شود دشمنِ دشمن تو یار عزیز[؟]

ص ۷۸

این قطعه ترجمه منظوم حدیث نبوی است که در متن آمده و مشهور است:
«أَحِبِّ حَبِيبَكَ هَوْنًا مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْمًا مَا [متن یوماً (؟)] وَ أَبْغِضْ
بَغِيضَكَ هَوْنًا مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَا.»^{۲۵} (رک: جامع‌الصغیر ۳۹/۱) و به
نظر می‌رسد که بیت دوم آن را باید چنین نوشت:

زان که شاید بُدَن که دوست شود دشمن [و] دشمن تو، یار عزیز

■ هیچ در خیر بر تو باز نگرَد تا در عصیان تو فراز نگرَد
تا تو ز راه فضول باز نگرَدی هیچ در امر بر تو باز نگرَد

ص ۸۶

در اینجا نیز مصراع آخر با روایت نسخه دیگر «هیچ در فضل...» صحیح‌تر و با
زمینه سخن سازگارتر است.

■ هر که را بهره داد ایزد فرد تندرستی و امن و پوشش و خورد
زین جهان بهره تمام بیافت گو به گرد فضول هیچ مگرد
کانچه افزون از این بود آز است آز را خاک سیر نتوان کرد

ص ۱۱۰

در شعر سنایی (حدیقه / ۵۳۵) بدین‌گونه به سابقه مصراع چهارم، و ظاهراً به این
قطعه، اشاره می‌شود:

راست گفت اندرین حدیث آن مرد کاز را خاک سیر داند کرد
و بنا بر این، گوینده قطعه پیش از سنایی (م: ۵۳۸ ق) می‌زیسته و مصراع
بدین‌صورت صحیح‌تر است: «آز را خاک سیر داند کرد».

این قطعه در ترجمان البلاغه (ص ۲۰۳) به مخلصی^{۲۶} نسبت داده شده که در ترجمه

حدیثی^{۲۷} نبوی گفته است. رک: تعلیقات/ارشاد/۳۱۰؛ ترجمان البلاغه/۳۲۶.

■ سر بینان به عطاها به جفاها نرسد شرم دارنده خدمت به تقاضا نرسد
عفو خواهنده ز مولی به مکافا نرسد دل لرزان ز جدایی به تماشا نرسد
ص ۱۱۷

برای این ابیات نسخه بدلی نیاورده‌اند، در حالی که مصراع نخست علاوه بر ناسازی با سه مصراع متوازن، در معنی نیز پریشان است، هماهنگی با مصراعهای دیگر ایجاب می‌کند که سروده شاعر را «سرِّ بینا ز عطاها به جفاها نرسد» بدانیم.

■ چو بر دار خواهد بدی میوه‌دار پدید آیدش گل به وقت بهار
ص ۲۰۲

در نسخه دیگر به جای «بدی»، «شدی» آمده است و نگارنده «شدی» را بر «بدی» ترجیح می‌دهد و آن را نیز محرف «شدن» می‌داند. و بدین ترتیب است که مصراع «چو بردار خواهد شدن میوه‌دار = چون میوه‌دار (درخت میوه) بخواهد بر دار (میوه‌دار) شود...» معنای روشنی می‌یابد.

(ج) چند نمونه سهوآمیز از عبارات عربی:
با همه کوشش در شناسایی و تخریج احادیث و مشکول کردن اشعار و عبارات عربی، گاهی در آنها خطاهایی راه یافته است. چند نمونه:

■ رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى جِهَادِ الْأَكْبَرِ، ص ۳
این حدیث نبوی با این صورت صحیح است:... إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ (رک):
جامع‌الصغیر ۲/۲۵۳)

■ خواجه حکیم ... گفته است: «مَنْ لَمْ يَنْتَفِعْ بِقَلِيلِ الْأَحْكَامِ تَوَسَّلَ بِكَثِيرِهَا إِلَى الْحُكَّامِ.» و به پارسی چنین گفته‌اند که «هر که را علم اندک به راستکاری نبرد، بسیاری علمش جز به کارداری نبرد.» ص ۱۲۹

سخن خواجه حکیم، با توجه به ترجمه آزاد و موجز آن ظاهراً چنین بوده است:
«من لم ينتفع بقليل [العلم] الى الاحكام توسل بكثرها الى الحكام.»

■ خواجه حکیم — رحمه الله — چنین گفته است: «إِنَّ الشَّبَابَ وَ الْفِرَاقَ وَ الْجَدَه مُفسدَةُ الدِّينِ [نسخه: + ای مفسده] جوانی و بیکاری و خواسته از این سه بود دین‌ها کاسته^{۲۸}

ص ۱۵۷

می‌توان احتمال داد که «خواجه حکیم» سخن خود را بدین گونه گفته باشد، چنانکه بعضی از گویندگان گفته مشهوری را با تغییر و تصرفی نقل می‌کنند؛ اما اصل سخن، به خصوص با توجه به نسخه دیگر، بیت مشهور ابوالعناهیه (م: ۲۱۱ ق) شاعر معروف عرب است که آن را با تفاوت‌های اندکی در الفاظ آورده‌اند.

إِنَّ الشَّبَابَ وَ الْفِرَاقَ وَ الْجَدَه
مفسدَةُ الدِّينِ لِلْمَرْءِ ای مفسدَةُ

(التَّمثِيلُ وَ الْمَحَاضِرَه / ۷۶) ۲۹

■ گفته‌اند: «المروءُ شیءٌ هینٌ و وجهٌ طلقٌ و لسانٌ لِنٌ.» گفتا: مروت وجه خیر است آسان روی تازه داشتن و زبان چرب داشتن. ص ۲۵۷

عبارت عربی با این صورت معیوب است و بخش فارسی آن نیز آشفتگی آشکاری دارد؛ اما این سخن در متون دیگر نیز آمده است:

از عبدالله بن عمر نقل کرده‌اند که گفت «البرُّ شیءٌ هینٌ و وجهٌ طلیقٌ و کلامٌ لینٌ، ای، نیکویی چیزی آسان است: روی گشاده و سخن نرم.» ترجمه احیاء العلوم

۴۲۹/۲، و نیز رک: التمثیل و المحاضره/۳۱

و بنا براین اگر متن بی‌کم و کاست عین ضبط نسخه‌ها باشد، آن را می‌توان

چنین خواند:

المروءَةُ شیءٌ هینٌ؛ وَجْهٌ طَلِيقٌ (طَلِيقٌ) وَ لِسَانٌ لَیْنٌ، كَفْتَا مَرُوتٌ چَند چیز است

آسان: روی تازه داشتن و زبان چرب داشتن.

■ گفته‌اند: الخوفُ کُنْیَةُ الحُمقِ، درشتی زبان نشان بی‌خردی است، ص ۳۵۷

در این عبارت «الخوف = ترس، بیم» بی‌تردید تحریف شده «الخرق = درشتی» است.

د) سهوهای (احتمالاً) چاپی

در اینجا، چون بنای سخن ما، ضرورتاً، بر اختصار است، به چند نمونه بسنده می‌کنیم:

■ مراد از این سخن آن نیست که ترس مخلوقان یا امید به ایشان یا دوستی ایشان، به دل اندر آید، ولیکن مراد آن است که جای نگیرد، ص ۱۰
با توجه به دنباله سخن و کلمه «ولیکن»، «به دل اندر نیاید» صحیح است.

■ هر که باطن را نگاه دارد تا جز یاد مولی عز و جل اندر دل وی جای نگیرد، ظاهر وی نگاه داشته شود تا روزگاری جز به کار پسندیده مولی... صرف نشود. ص ۱۰
پیدا است که «روزگاری» خطاست و «روزگارش» صحیح است.

■ باید که خویش را با خوی پسندیدگان سنجد، آنچه موافق باشد، شکر کند و آنچه مخالف یابد جهد کند تا راست کند، ص ۱۰
بنا بر شیوه مؤلف در قرینه‌سازی و قرینه‌گویی باید متن «موافق یابد» باشد یا به احتمالی ضعیف‌تر «مخالف باشد»

■ به روزگار پیشین کسی که به طلب علم رفتی و پیشه‌ای نداشتی او را علم نیاموختندی و چنین گفتندی که چون پیشه‌ای ندانی به طمّاعی و حرامی افتی. ص ۴۰
توجه به صدر و ذیل سخن به جای «پیشه‌ای نداشتی»، «پیشه‌ای ندانستی» صحیح است. عبارت در نسخه دیگر، بنا بر آن چه در پانویس صفحه آمده است، چنین است: به روزگار پیشین کسی را که به طلب علم آمدی و پیشه‌ای [ندانستی] [ظ: ندانستی]، وی را علم نیاموختندی و...

■ مولی، عز و جل، مر اهل آن زمان را به ده چیز عقوبت کند: ... هفتم آن که دلهای ایشان به حسنت نگراید، ص ۵۳

متن به احتمال بسیار در چاپ دستخوش تغییر شده است. در اینجا «حسبت» به جای «حسنت» صحیح است، و این حسبت (امید ثواب) در چنین کاربردهایی کاری است که «تنها برای رضای خدا و طلب ثواب» انجام می‌شود.

■ مأمون خلیفه نامه‌ای فرستاد بر خواجه حکیم، رحمة الله [؟] که ما قاضی القضاة

[نسخه: قاضی القضاى] ماوراءالنهر به تو دادیم. ص ۱۳۳.

به احتمال بسیار اصل عبارت چنین بوده است:
مأمون خلیفه نامه‌ای فرستاد بر خواجه حکیم — رحمه الله — که ما قاضی
القضاى^{۳۰} ماوراءالنهر به تو دادیم.

■ هر چند ابر قوی‌تر، روشنایی و تپش آفتاب کم‌تر بود، ص ۱۹۸
می‌دانیم که «تپش = تابش، گرما و حرارت» و «تپش = بی‌قراری و اضطراب»
است، بنابراین این «تپش آفتاب» صحیح است.

■ پرسیدند که چگونه کنیم با تن خویش پس [نسخه: بر] نمی‌آییم و ما را به
معصیت در می‌کشد؟» ص ۲۶۴

عبارت «با تن خویش پس نمی‌آییم» معنی روشنی ندارد و «با تن خویش بس
نمی‌آییم» صحیح است و «بس آمدن با کسی = با او برابری کردن در متون کهن
بسیار متداول است، مانند «بابک با او [عبدالله طاهر] بس نیامد، در دژی
گریخت.» سیرالملوک / ۳۱۴

گفتنی است که «با تن خویش بر نمی‌آییم»، یعنی «بر آمدن با کسی» نیز صحیح است.
■ درویش آنگاه خورد که بیاید و توانگر چندان خورد که بُباید و جوانمرد
چندان خورد که بگزاید [نسخه: به کار آید]. معنی آن است که جوانمرد از بهر
موافقت مهمان خورد تا مهمان نان خوش خورد. ص ۲۶۴^{۳۱}
«بگزاید» به احتمال قوی در این‌جا خطای چاپی است و «نگزاید: گزند
نرساند»^{۳۲} صحیح است.

■ آنجا رفتند و مر وی را یافتند [نسخه: می‌بایستند] صبر کردند تا از کار فارغ
شد. ص ۲۶۵ [در متن عدد ارجاع بر روی «یافتند» است، آیا «می‌بایستند» بدل
آن است؟]

به نظر می‌رسد که عبارت «یافتند، + می‌بایستند [می‌بایستند = صبر کردند]
یعنی «یافتند، می‌بایستند، و صبر کردند»^{۳۳} یا: «یافتند، می‌بایستند» [می‌بایستند
به جای صبر کردند] صحیح باشد.

■ دوستان دنیا بر دو لون اند: یکی دنیا را دوست دارند و دنیا را یافته بوند و به شکر مشغول گشته، و این شکر مر این طایفه را از مولی تعالی قطعیت بار آرد. ص ۲۸۲ در اینجا «قطعیت: جدایی و هجران؛ در متون صوفیه: ^{۳۴} محروم شدن از وصال حق» صحیح است.

پی نوشتها

۱. سابقه کار و فعالیت آقای دکتر نوشاهی برای بسیاری از اهل ادب شناخته شده است، اخیراً نیز کتابی با عنوان «کتاب‌شناسی آثار چاپ‌شده در شبه‌قاره» در چهار جلد از ایشان منتشر شده است که در نوع خود کاری بزرگ و کم‌نظیر است.
۲. قلانسی: منسوب به «قلانس» جمع قلنسوه، کلاهی دراز یا شبکلاهی پارچه‌ای که بر سر می‌گذاشته‌اند و در زیر عمامه قرار می‌گرفته است. سبب نسبت یافتن به آن دوختن و فروختن، و یا داشتن آن است. رک: الانساب سمعانی ۵۷۱/۴؛ فرهنگ البسة مسلمانان / ۳۴۴؛ ارشاد (مقدمه مصحح) / بیست و هفت.
۳. نسفی: منسوب به نسف (در متون عربی و در فارسی نخشب)، از شهرهای باستانی ماوراءالنهر، واقع در میان جیحون و سمرقند و بر سر راه بخارا و بلخ، (نام امروزی آن قرشی است). رک: سرزمینهای خلافت شرقی / ۴۹۹؛ سفرنامه ابن حوقل / ۲۹۹.
۴. خواجه امام: مانند «استاد امام» عنوان دوگانه احترام‌آمیزی است که پیش از نام بعضی از عالمان دینی به کار می‌رفته و مقام علمی و دینی و شأن اجتماعی آنها را نشان می‌داده است. ناصر خسرو می‌گوید (دیوان / ۲۳۷):
گوید سخن نباید از رافضی شنیدن کرد این حدیث ما را خواجه امام تلقین
۵. یکی از این بزرگان ابوالقاسم حکیم سمرقندی (م: ۳۴۲ ق) است که اقوال بسیاری از او در کتاب آمده است و نمونه‌های سخنانش او را پیشرو کسانی مانند «پیر هرات» معرفی می‌کند. رک: تعلیقات اسرارالتوحید / ۶۷۵.
۶. در کتاب ارشاد بیش از ۷۷ بیت فارسی از رودکی، ابوشکور بلخی و فرخی و از گویندگان بی دیوان و گمنامی مانند قاضی عبدالعزیز جرجانی، منصور ابدال (ابدالان)، خواجه حکیم

- سمرقندی، خواجه جوهری سمرقندی و دیگران آمده است. رک: مقدمه مصحح / شصت و سه، فهرست پایانی کتاب / ۳۴۳-۳۴۹.
۷. مؤلف خود تصریح می‌کند که این حدیث نبوی را از تنبیه/الغافلین نقل کرده است صورت حدیث را در تعلیقات ارشاد (ص ۳۰۵) می‌توان خواند.
۸. نظیر این بیت اسدی طوسی در *گرشاسنامه* (ص ۲۲۶):
۹. خرابنده: تیار داراسب، شتر، خر و مانند آن یا صاحب چنین ستوران که آنها را به مسافران و کاروانیان کرایه می‌داد و خود نیز به خدمت کاروان درمی‌آمد.
۱۰. عبارت، این بیت معروف سعدی را به یاد می‌آورد (گلستان / ۴۹):
- ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
۱۱. از نمونه‌های دیگر گردش و چرخش معنایی «حاجت» در ترکیب «حاجت چیزی بودن = ضروری و لازم بودن آن؛ به آن چیز حاجت بودن» است. چون:
- وصف تو را گر کنند ورنکنند اهل فضل حاجت مشاطه نیست روی دلارام را
گلستان / ۵۶
۱۲. از زیباییهای نثر این کتاب معادلهای فارسی بسیاری از کلمات عربی است، مانند «خواهانی: رغبت، ص ۱۰۳، قناعت: خورسند خواری، ص ۱۰۹»، «تواضع: خویشتن فرو داشتن، ص ۲۲۱»، «تعفف: خویشتن داری، ص ۲۴۵» و بسیاری دیگر.
۱۳. «نظر» با این معنی در تاریخ سیستان (ص ۲۳۶) و *سیرالملوک* (ص ۱۹۲) نیز به کار رفته است و در *سیرالملوک* چابی «فطر» خوانده شده است
۱۴. عبارت در ارشاد، به همین صورت مشکول شده است، اما صورت و معنی دقیق و صحیح آن برای نگارنده معلوم نشد.
۱۵. به کار بردن «مرا» به جای «مر»، در آثار بعضی از مؤلفان قرون پنجم و ششم نمونه‌هایی دارد. از جمله:

- گفتار نیکو که مرا آن درویش را بگویی. و آمرزش خدا بدان بیابی به از آن صدقه که آزاری بود از پی آن. تفسیر سوراآبادی ۲۳۲/۱
۱۶. کاربرد «شمان» به جای «شما» را نیز در آناری مانند ترجمه تفسیر طبری ۵۴۵/۲ و تفسیر ابوالفتوح رازی ۳۱۸/۱۱ می‌توان دید. نیز رک: مجله زبان‌شناسی، سال نوزدهم، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۳ (دو تحول آوایی در زبان فارسی، علی‌اشرف صادقی، ص ۱-۱۰).
۱۷. نیز رک: بوستان سعدی (توضیحات) / ۳۳۵
۱۸. نیز رک: گلستان سعدی (توضیحات) / ۴۷۸
۱۹. اتفاقی که در کتبی مانند سیرالملوک منسوب به خواجه نظام الملک، نصیحة الملوک منسوب به غزالی، تحفة الملوک منسوب به علی‌بن ابی حفص اصفهانی و غیر آنها پیش آمده است.
۲۰. پیش از این نیز، فاضل محترم آقای مسعود قاسمی در ویژه‌نامه فرهنگستان (فرهنگ‌نویسی)، جلد سوم، بهمن ۱۳۸۹ (ص ۲۰۴-۲۱۹) نکاتی را در این باره یادآوری کرده است.
۲۱. رک: الجامع الصغیر ۲۰۳/۱، فیض‌القدیر ۷۴/۳ و نیز تعلیقات ارشاد / ۲۳۰
۲۲. بسنجید با گلستان سعدی (ص ۵۶):
- به نطق آدمی بهتر است از دواب دواب از توبه گر نگویی صواب
۲۳. گلوبنده (= شکم باره، اسیر شکم)، از کلمات رایج در آثار قرن پنجم و ششم است: هر بنده‌ای که او را بخرند و بفروشند، آزادتر از آن کس بود که گلوبنده بود.
- قابوسنامه / ۵۳
- روی بسیار خوار بی نور است از گلوبنده خواجهگی دور است
- حدیقه سنایی / ۳۹۱
۲۴. رک: لغتنامه دهخدا؛ لغت فرس اسدی، نیز: تفسیری بر عشری از قرآن کریم / ۱۱۵ (بچرگ).
۲۵. این سخن در بعضی از منابع به حضرت علی (ع) نسبت داده شده است. رک: نهج‌البلاغه / ۴۱۰ (حکمت ۲۶۸)
۲۶. مخلدی گرگانی را در بعضی از منابع مجلدی نیز آورده‌اند. رک: تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، تهران، چاپ ششم، ۱۳۴۷، ج ۱، ص ۵۱۷.

۲۷. رادویانی اصل حدیث را با این صورت آورده است: «مَنْ أَصْبَحَ مِنْكُمْ آمِنًا فِي سِرْبِهِ مُعَافَى فِي بَدَنِهِ، وَ لَه قُوَّةٌ يَوْمَهُ فَكَأَنَّمَا حَبِزَتْ لَهُ الدُّنْيَا بِحِذَافِيرِهَا» ترجمان البلاغه / ۲۰۳، و نیز رک: جامع الصغير ۵۷۲/۲.

۲۸. اسدی طوسی، شاعر معروف قرن پنجم نیز، ظاهراً این بیت معروف خود را با توجه به گفته مشهور ابوالعناهیة ساخته است:

جوانی و با ایمنی خواسته چه خوش باشد این هر سه آراسته

گرشاسب‌نامه / ۳۷، و نیز رک: امثال و حکم / ۵۹۱

۲۹. و نیز رک: الاغانی ۲۲/۴ و ۴۰ (در اینجا نیز بیت مانند التمثیل و المحاضرة است).

۳۰. در آن سالها، قرن پنجم و ششم، مؤلفان دیگر هم «قاضی قضاتی» به کار برده‌اند، چنانکه در این جمله از تاریخ بیهقی (ص ۲۱۳) می‌بینیم: «این احمد [احمدبن ابی دواد] مردی بود که با قاضی قضاتی که داشت از وزیران روزگار محتشم‌تر بود.»

۳۱. عبارت با ترتیبی که دارد، با این سخن سعدی در گلستان (ص ۱۷۸) قابل مقایسه است:

حکیمان دیر دیر خورند و عابدان نیم سیر و زاهدان سدّ رمق و جوانان تا طبق برگیرند و ...

۳۲. بیت ناصر خسرو (دیوان / ۲۲۴) نیز در این زمینه قابل توجه است:

در طعامی چرا کنی رغبت که اگر زان خوری تو بگزاید

۳۳. این صورت با توجه به شیوه بعضی از مؤلفان قرن پنجم و ششم است که کلمات مترادف را بارها به کار می‌بردند. رک: کشف‌المحجوب، مقدمه مصحح / پنجاه

۳۴. رک: کشف‌المحجوب (تعلیقات) / ۶۴۳.

منابع

ابوحیان توحیدی، البصائر و الذخائر، تحقیق ودادالقاضی، بیروت، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸
ابوسعید عبدالکریم سمعانی، الانساب (کتاب الانساب)، با مقدمه عبدالله عمر البارودی، بیروت، ۱۹۸۸/۱۴۰۸

ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، بیروت، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۶ م.

ابومنصور عبدالملک تعالی، التمثیل و المحاضرة، به کوشش عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره، ۱۳۸۱ ق.

اسدی طوسی، ابونصر علی، گرشاسنامه، به کوشش حبیب یغمائی، تهران، ۱۳۱۷.

بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، به کوشش علی اکبر فیاض، مشهد، ۱۳۵۶.
خوارزمی، مؤیدالدین محمد، ترجمه احیاء علوم دین، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، ۱۳۶۴-۱۳۶۶.

رادویانی، محمد بن عمر، ترجمان البلاغه، به اهتمام و تصحیح احمد آتش، به کوشش توفیق سیحانی، اسماعیل حاکمی، تهران، ۱۳۸۰.

سعدی، بوستان، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۵۹.

— کلیات، به کوشش محمد علی فروغی، تهران، ۱۳۶۷.

— گلستان، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۶۸.

سنائی غزنوی، حدیقه الحقیقه، به کوشش مدرس رضوی، تهران، ۱۳۵۹.

سیوطی، جلال الدین، الجامع الصغیر، بیروت، بی تا.

طوسی، خواجه نظام الملک، سیرالملوک، به کوشش هیوبرت دارک، تهران، ۱۳۶۴.

عطار نیشابوری، فریدالدین، منطق الطیر، به کوشش محمود عابدی و تقی پورنامداریان، تهران، ۱۳۹۰.

عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر، قابوسنامه، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۵۲.

-----، فرهنگ البسه مسلمانان، ترجمه حسینعلی هروی، تهران، ۱۳۵۹.

[؟]، تاریخ سیستان، به کوشش ملک الشعرا بهار، تهران، ۱۳۶۶.

ترجمه تفسیر طبری، به کوشش حبیب یغمایی، تهران، ۱۳۶۷.

میبدی، ابوالفضل، کشف الاسرار و عدة الابرار، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۶۱.

ناصر خسرو، دیوان، به کوشش مجتبی مینوی، مهدی محقق، تهران، ۱۳۵۳.

مستملی بخاری، ابوابراهیم اسماعیل بن محمد، شرح تعرف، به کوشش محمد روشن، تهران، ۱۳۶۳.

نهج البلاغه، با ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران، ۱۳۶۸.

هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، کشف المحجوب، به کوشش محمود عابدی، تهران، ۱۳۹۰.